



بررسی لزوم جبران کاهش ارزش پول از منظر روایات

پدیدآورنده (ها) : عابدین پور، احسان

فقه و اصول :: نشریه فقه و اجتهاد :: پاییز و زمستان ۱۳۹۴ - شماره ۴

صفحات : از ۱۸۵ تا ۲۱۰

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1422810>

تاریخ دائلود : ۱۴۰۲/۰۴/۰۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- بررسی فقهی نظریه های جبران کاهش ارزش پول (۲)
- طرح اندیشه مهدویت از امام علی تا امام سجاد علیهما السلام
- غیبت و مهدویت و نگارشهای شیخ مفید
- طرح اندیشه مهدویت از سوی امام باقر علیه السلام
- قاعده قسر، ضرورت بخش مهدویت
- منجی گرایی در عصر حاکمیت مغول ها در ایران
- طرح اندیشه مهدویت از سوی امام صادق (ع)
- رهاوردهای استفاده از روش تحلیل محتوا در فهم احادیث
- اشارات قصص قرآن به امام مهدی "ع" و ویژگی های او
- بررسی شاخصه های جامعه زمینه ساز ظهور با تأکید بر روایات نصرت
- مهدویت؛ فرجام تنازع حق و باطل
- ادغام احکام محکومیت متعدد

عناوین مشابه

- نقدی بر نظریات فقهی و حقوقی لزوم یا عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول ناشی از تورم
- قلمرو ضمان درک بایع با تأکید بر جبران غرامات ناشی از کاهش ارزش پول
- بررسی فقهی جبران کاهش ارزش پول (با رویکرد مبنایی تحلیل ماهیت پول)
- نظریه «اختصاص جبران کاهش ارزش پول به بعد از سررسید»
- کنکاشی در چگونگی ارزش پول از منظر یک اقتصاد بدون بهره پولی بررسی تطبیقی با اقتصاد کلاسیک
- بررسی فقهی نظریه های جبران کاهش ارزش پول (۲)
- مسئولیت مدنی ناشی از جبران کاهش ارزش پول در فقه امامیه و حقوق ایران
- مسئولیت دولت در جبران زیان ناشی از کاهش ارزش پول
- بررسی فقهی نظریه های جبران کاهش ارزش پول (۱)
- بررسی تقسیم مخلوقات به مجرد و مادی از منظر آیات شریفه قرآن و روایات

بررسی لزوم جبران کاهش ارزش پول از منظر روایات

احسان عابدین پور*

چکیده

مسئله تعلق ضمان به کاهش ارزش پول، و یافتن راه حل مناسب در مورد آن، از مسائلی است که برای بررسی حکم شرعی مورد بحث قرار گرفته است، و از این جهت که آیا در عصر تشریح و زمان معصومان علیهم السلام تورم نقد و کاهش ارزش پول وجود دارد یا نه، مورد اختلاف و مناقشه می باشد. بدیهی است، مشخص شدن حقیقت، در این امر و تبیین آن، در استنباط حکم شرعی، بسیار مؤثر و حائز اهمیت خواهد بود. برای مشخص شدن این مطلب، دیدگاه‌ها و نظرات موجود درباره چند روایت متعارضی که احتمال ارتباط آن با کاهش ارزش پول و تعلق ضمان به آن وجود دارد، بررسی شده است. از بررسی منابع اصیل و اولیه فقهی و رویکرد فقهای بزرگوار، این نکته به دست می آید که اکثر فقهاء این روایات را ناظر به بحث مورد نظر نمی دانند، و در صورت ربط به بحث، تعارضی که بین این روایات وجود دارد، مانع استدلال به آن است، جمع بین این روایات خود مجال وسیعتری می طلبد که از آن صرف نظر شد، با تمام این تفصیلات اشکالات سندی که از بعضی تعبیرات برداشت می شود، وارد نیست و روایات خالی از اشکال سندی هستند. در نهایت برای بررسی ضمان کاهش ارزش پول، باید راهی غیر از روایات خاص و متعارض دنبال کنیم. واژگان کلیدی: نقد، قیمت نقد، کاهش قیمت، کاهش قیمت نقد، روایات خاص.

۱۸۵

بررسی لزوم جبران کاهش ارزش پول از منظر روایات

* دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی و استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم.

مقدمه

نرخ تورم دورقمی در مقاطع زمانی بلندمدت، خصوصاً در کشورهای در حال توسعه، از ویژگی‌های بارز اقتصاد قرن اخیر است، که باعث پایین آمدن ارزش پول و پدیدار شدن مشکلات حقوقی و اقتصادی پیچیده‌ای در معاملات مدت‌دار و بدهی‌های معوق می‌شود. فقیهان و حقوقدانان مسلمان در پی یافتن راه‌حل منطقی برآمدند و از این‌روی، نظریه‌های گوناگونی در این عرصه پدیدار شده است.

علاوه بر پیامدها، و آثار مثبت و منفی اقتصادی، بُعد ارزشی و فقهی این بحث نیز برای مسلمانان و کشورهای اسلامی، جالب توجه است؛ لذا این مسئله به وسیله فقیهان و اقتصاددانان مسلمان، با جدیت دنبال شده و همایش‌ها و مباحثه‌های فراوانی در اطراف آن صورت گرفته است.

«نظریه جبران کاهش ارزش پول»، طی دهه اخیر به دلیل کاهش مستمر ارزش پول با براهین اقتصادی و فقهی در میان تعدادی از محققان و صاحب نظران اقتصاد اسلامی مطرح گردیده است، لکن بعضی دلایل مطرح شده برای اثبات آن با انتقادهای فقهی مواجه است.

در اینجا این نکته شایسته یادآوری است که هر مطلب و واقعیتی که بدون سابقه وقوع در صدر اسلام، موضوع یا متعلق حکم فقهی قرار می‌گیرد، در اصطلاح از مسائل مستحدثه محسوب می‌گردد و امکان فهمیدن حکمش از ادله خاص باقی مانده از صدر اسلام وجود نخواهد داشت، بلکه حکم آن از اصول و قواعد عامه یا عقل فهمیده می‌شود. در مقابل مسائلی که در عصر معصومین واقع شده است، و آیه و یا روایتی که حکم آن را بیان کند یافت می‌گردد، مرجع در تشخیص حکم چنین مسائلی، همان آیات و روایاتی می‌باشد که در بیان حکم آن‌ها وارد شده است؛ و حتی ممکن است از عدم سؤال پیرامون آن مسئله و سکوت اهل بیت علیهم‌السلام حکم فعلی مربوط به آن مسئله فهمیده شود.

مسئله تعلق ضمان به کاهش ارزش پول از این جهت که آیا در عصر تشریح و زمان معصومین علیهم‌السلام تورم و کاهش ارزش پول وجود داشته است یا نه، مورد اختلاف می‌باشد و بدیهی است مشخص شدن حقیقت در این امر و تبیین آن در

استنباط حکم شرعی بسیار مؤثر و حائز اهمیت خواهد بود. بعضی از محققان اعتقاد دارند در زمان معصومان علیهم السلام اصلاً تغییر قیمت در نقود رخ نداده است، به این معنی که عدم صدور حتی یک روایت در عصر ائمه علیهم السلام جهت حکم به ضمان در کاهش ارزش پول، به علت عدم بروز کاهش چشم‌گیر در ارزش پول در صدر اسلام بوده است و اگر چنین مشکلی در عصر ایشان وجود داشت، به طور حتم، حکم آن را به وضوح بیان می‌کردند. با تفصیلی که ذکر شده مرجع در مسئله مورد نظر، قواعد شرعی است که حکم به ضمان در این مقدار از انخفاض قیمت می‌کند، بعضی از علما نیز در این میان، حکم به عدم ضمان کردند به این بیان که اهل بیت عصمت علیهم السلام با این که تورم و کاهش ارزش پول در زمان ایشان هم وجود داشته ولی حکم به ضمان نکرده‌اند، البته چند روایت متعارض وجود دارد که باید از نظر ارتباط با محل بحث مورد بررسی قرار گیرد تا امکان و یا عدم امکان استفاده از آن در استنباط حکم شرعی برای این مسئله روشن شود.

۱. مفهوم‌شناسی

۱. «نقد»: از دیدگاه ابن فارس (احمد بن فارس بن زکریا، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۶۷) دلالت بر ابراز یک چیز و بروز آن می‌نماید، و نقد درهم، در مسئله ما به معنی کشف از حالت آن است که آیا خالص می‌باشد و یا صفات معتبر درهم را دارد یا خیر. اصطلاح «درهم نقد» نیز به درهمی گفته می‌شد که از نظر وزن و خلوص مطابق ملاک‌های معتبر بود، به این بیان که گویا امتحان گردیده و مطابقت آن با شرایط مد نظر در درهم، تأیید شده است.

واژه نقد، به طور غالب بر خود چیزی که مورد کشف و بررسی قرار می‌گیرد و عوض در معاملات می‌باشد، اطلاق می‌شود، همان طور که در مورد اعطای نقد هم استعمال می‌گردد (واسطی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۲۸۲)، به این معنی که نقد، طبق آنچه در کتاب *فقه الطب و التضخم النقدي* (سند بحرانی، ۱۴۲۳ق، ص ۲۲۸) مطرح شده، واسطه‌ای برای تشخیص مالیت اشیاء و سنجش آن است، گویا صفت مالیتی که در نقد وجود دارد عامل اندازه‌گیری مالیت در سایر اشیاء می‌باشد.

۲. «قیمت نقد»: صفت مالیتی است که در نقد وجود دارد و در حقیقت نوعی سنجش و اندازه‌گیری صفت مالیت در اشیاء دیگر است و صفت مالیت را گاهی به خود رغبت و علاقه دیگران به شیء و گاهی به آنچه معرف و نشانگر این رغبت و علاقه بوده و در قبال یک شیء پرداخت می‌شود، تعریف کرده‌اند. (همان)

اما نسبت بین قیمت نقد و قیمت سایر اشیاء، نسبت عکس است، به این معنی که هرچه قیمت اشیاء بالا برود، قیمت نقد کم می‌شود و برعکس (صدر، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۳۹۹).

۳. «کاهش قیمت نقد»: کم شدن ارزش نقد به جهت پایین آمدن اعتبار دولتی که آن نقد و پول را صادر کرده و یا کاهش توان اقتصادی آن و یا انتشار پول بدون وجود پشتوانه حقیقی به ازاء آن.

آنچه در این زمینه طبق بیان آیت‌الله سید محمود شاهرودی رحمته‌الله علیه، (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۱۷۸) مورد توجه و بحث قرار می‌گیرد این است که آیا این گونه تغییر در ارزش نقد به منزله تغییر اوصاف در اموال است، مثل برف در تابستان و یا آب در بیابان خشک، که به جهت اهمیت، جایگاه و مورد توجه بودن برای عرف ضمان به آن تعلق گیرد و یا از قبیل تغییر در صفات مورد توجه در اموال نمی‌باشد، که در نتیجه متعلق ضمان واقع نمی‌شود.

۴. «ضمان کاهش ارزش پول»: همان‌طور که در کتاب *قراءات فقهیه معاصره* (هاشمی شاهرودی، پیشین) به آن اشاره شده است به معنی این‌که بروز کاهش در ارزش پول به عهده مدیون بیفتد و این کاهش به جهت تغییر کردن اوصافی که در اداء مثل پول، نقش ایفا می‌کنند، اتفاق می‌افتد، به طوری که پرداختن معادل اسمی پول بدون آن اوصاف از دست‌رفته، ادای مثل و وفای دین محسوب نمی‌شود؛ یعنی مماثل واقعی پول چیزی خواهد بود که هم در طراز مالیت و قیمت آن در زمان تعلق ضمان باشد و هم از جنس آن باشد.

بدین ترتیب پول از نظر خصوصیات مربوط به جنس آن و نیز از جهت قیمت و ارزش تبدلی مورد ضمان خواهد بود؛ به این جهت که هر دو مورد، یعنی هم جنس پول و هم توان تبدلی آن در اوصاف مربوط به پول دخیل می‌باشند، بنابراین همان‌طور که نمی‌توانیم پولی از جنس دیگر را جای پولی که ضمان به آن تعلق

گرفته پردازیم، پرداختن پولی با قدرت اقتصادی پایین تر نیز کافی نیست. به همین ترتیب اگر ارزش پول بالا برود این ارتفاع قیمت، متعلق به مالک پول خواهد بود، چون این بالا رفتن ارزش مربوط به جنس پول و از خصوصیات است که ضمان به آن تعلق می‌گیرد، پس ضمان نمی‌تواند در صورت ارتفاع قیمت پول چیزی پایین تر از ارزش آن پول را پردازد.

۵. «روایات خاص»: یکی از منابع استنباط حکم شرعی روایات است، و دامنه دلالت این روایات، گاهی گسترده‌تر از مورد مسئله است طوری که فراتر از آن، مسائل دیگر را نیز شامل می‌شود و گاهی نیز اختصاص به همان مسئله مورد استدلال پیدا می‌کند، بدون این‌که سایر مسائل را نیز شامل شود، به چنین روایاتی روایات خاص می‌گویند.

۲. تاریخچه بحث

کاهش ارزش پول به معنی اصطلاحی و امروزی آن، در زمان معصومان علیهم‌السلام رخ نداده است، به این معنی که ارزش اعتباری مورد نظر در پول رایج آن زمان، که به شکل مسکوک درهم و دینار بوده تغییر کند، البته وزن درهم و دینار در بعضی موارد در دوره‌های مختلف تغییر کرده، اما این باعث تردید و اشکال در حکم مسائل مربوط به پول آن زمان نگردیده است، لذا علماء شیعه همگی بر این‌که نسبت درهم به دینار نسبت یک دهم بود (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۵۶۹) و همچنین علماء اهل تسنن بر یک دوازدهم اتفاق داشتند (قرطبی، ۱۴۲۵ق، ج ۴، ص ۱۹۴) که البته وجه جمع بین این دو نظر که مورد اتفاق قائلین هر کدام از آنها است، می‌تواند این باشد که درهم زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شش دانق بود و زمان خلیفه ثانی به پنج دانق تنزل کرد، پس علماء شیعه به دینار زمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نظر دارند و نظر علماء اهل تسنن بر زمان تنزل وزن درهم به پنج دانق است.

۳. اهمیت بحث

یکی از مسائل مهمی که آثار آن بر بسیاری از ابواب فقهی سایه می‌افکند، بحث پول و مسایل پیرامون آن مانند کاهش و افزایش ارزش مبادله‌ای آن است. البته، آنچه بین علماء رایج است این می‌باشد که پول با سایر اموال مثلی در حکم

همسان است به این معنی که ضمان مربوط به آن در مسئله دین و غرامات به مثلش تعلق می‌گیرد، و این به معنی عدم دخالت قیمت نقد و قدرت مبادله ای آن در تعیین مثل است یا حداقل امام علیه السلام این عامل را از عوامل تأثیرگذار در تعیین مثل ندانسته است، یعنی کاهش قیمت آن در هنگام اداء نسبت به زمان قرض گرفتن یا تلف آن به عهده مدیون نیست. در نتیجه اگر کسی پنجاه سال پیش، به کسی صد تومان بدهکار بود، در حالی که آن مبلغ در آن زمان بسیار با ارزش محسوب می‌شد، کافیتست که امروز یک برگ اسکناس صد تومانی، که ارزش آن نسبت به ارزش زمان اقتراض اصلاً به حساب نمی‌آید، به قرض‌دهنده بپردازد. این مطلب به معنای عدم تعلق ضمان به کاهش ارزش پول است و این که ضمان فقط به مثل آن از نظر ارزش عددی و اسمی تعلق بگیرد. بنابراین این مسئله از مسائل مهمی است که نتایج و آثار فقهی مختلفی در ابواب گوناگون بر آن مترتب می‌شود.

این بحث مبتنی بر انتخاب رأی در اختلافی است که بین محققان در اصل وجود تورم نقدی و کاهش ارزش پول در زمان معصومان علیهم السلام یا عدم آن وجود دارد و بدیهی است که تحقیق در این نکته اختلافی، تأثیر مستقیم در استنباط حکم در مسئله مورد نظر دارد.

برخی از محققان معتقدند که عموماً قیمت‌ها در زمان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تغییر چندانی نداشته است، به طوری که این تغییر قیمت، ناشی از کاهش ارزش پول باشد، لذا روایتی از ائمه اطهار علیهم السلام مبنی بر حکم به ضمان، در مورد کاهش ارزش پول صادر نشده است و در نتیجه باید به اطلاقات ضمان رجوع کرد، به این معنی که محل کلام در شامل شدن اطلاقات ضمان نسبت به افزایش و کاهش اعتباری در مورد ارزش پول خواهد بود.

بعضی دیگر از علماء به گمان این که تورم و کاهش ارزش نقد در زمان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیز وجود داشته است و با این حال، ایشان از حکم به ضمان خودداری کرده‌اند، به عدم تعلق ضمان به انخفاض قیمت نقد، حکم نمودند؛ چون شمول ادله ضمان نسبت به کاهش ارزش پول هم واضح نیست تا سکوت ائمه اطهار علیهم السلام از بیان حکم مربوط به تورم، بر وضوح حکم آن یعنی ضمان، حمل شود؛

علاوه بر این، چند روایت وجود دارد که باید از نظر ارتباط و یا عدم ارتباط آن با محل بحث، مورد نقد و بررسی قرار گیرد، تا امکان استفاده از آن‌ها در استنباط حکم مربوط به کاهش ارزش پول و تورم، مشخص شود.

۴. بحث از روایات خاص

روایات مورد نظر، باید از دو لحاظ مورد بررسی قرار گیرند، یکی از لحاظ سند و دیگری از نظر دلالت، که البته قبل از ورود به این دو بحث، متن روایات را مورد توجه قرار می‌دهیم:

۴-۱. بیان روایات

روایاتی که به طور اختصاصی به مبحث ما اشاره می‌کند، دارای شیوه‌های مختلفی در بیان مطلب است، به طوری که این اختلاف باعث تعارض آن‌ها می‌گردد، به همین جهت، شایسته است به آن‌ها اشاره نماییم:

۱- ۱- ۴. روایت اول

اولین روایت معتبره یونس می‌باشد که شیخ کلینی از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس روایت کرده است که گفت: به امام رضا علیه السلام نوشتم: از مردی سه هزار درهم طلبکارم، و آن درهم‌ها زمان قرض دادن، رایج بودند، اما امروز دیگر اعتبار ندارند، آیا فقط عین همان سکه‌هایی را که دیگر اعتبار ندارد از مدیون طلبکارم یا سکه‌هایی که امروزه معتبرند؟ یونس گفت: امام علیه السلام به من نوشتند: «تو سکه رایج طلبکاری همان‌طور که سکه رایج به او داده بودی». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۵۲)

همین روایت را شیخ طوسی رحمته الله در تهذیب و استبصار از محمد بن احمد بن یحیی از سهل بن زیاد از محمد بن عیسی نقل کرده است. (ر. ک: طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۱۱۶؛ طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۱۰۰)^۱

۱. شیخ الطائفه آورده است: «عنه (محمد بن احمد بن یحیی) عن سهل بن زیاد عن محمد بن عیسی قال: قال لی یونس کتبت إلی الرضا علیه السلام أن لی علی رجل ثلاثة آلاف درهم وكانت تلك الدراهم تنفق بین الناس تلك الأيام وليس تنفق اليوم. ألی علیه تلك الدراهم بأعيانها أو ما ینفق اليوم بین الناس فکتب علیه السلام إلی لک أن تأخذ منه ما ینفق بین الناس كما أعطیته ما ینفق بین الناس».

و به نظر می‌رسد که این دو روایت، یکی هستند و با توجه به یکی بودن متن هر دو، به خصوص که راوی اول و دوم از امام علیه السلام، در هر دو روایت به ترتیب یونس بن عبد الرحمن و محمد بن عیسی است و به خصوص این روایت در کتاب *وافی*^۱ (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۸، ص ۶۳۹) به صورت یکتا و با دو نشانی مختلف از کافی و تهذیب آورده شده، تأییدکننده همین مطلب است.

۲- ۱- ۴. روایت دوم

روایت معتبر دیگری از یونس که شیخ طوسی علیه السلام آن را در کتاب *شریف تهذیب الاحکام* از محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی از یونس نقل کرده است، که یونس گفت: به امام ابی الحسن الرضا علیه السلام نوشتم که: از مردی چند درهم طلبکار بودم، اما سلطان آن درهم‌ها را از اعتبار خارج کرد، درهم‌هایی سنگین تر و بالاتر از درهم‌های قبلی ضرب کرد و آن ضرب قبلی سبک‌تر از درهم‌های رایج است، الآن من کدام نوع از درهم‌ها را طلبکارم؟ درهم‌های قبلی که سلطان آن را از اعتبار خارج کرده و یا درهم‌های فعلی که او آن‌ها را رواج داده است؟ امام علیه السلام در جواب نوشتند: «همان درهم‌های قبلی» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۱۱۷؛ طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۹۹)^۲.

این روایت را شیخ صدوق علیه السلام (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۹۱) نیز از یونس نقل کرده، که محدث کاشانی نیز آن را در *وافی* (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۸، ص ۶۴۰) نقل کرده است.

۱. فقیه ارجمند فیض کاشانی علیه السلام فرمود: «الکافی، ۵/ ۲۵۲ / ۱ / ۱ علی عن أبيه عن العبيدي، التهذيب، ۷/ ۱۱۱ / ۱۱۶ محمد بن أحمد عن سهل عن العبيدي عن يونس قال: كتبت إلى أبي الحسن الرضا علیه السلام أن لي على رجل ثلاثة آلاف درهم وكانت تلك الدراهم تنفق بين الناس تلك الأيام و ليست تنفق اليوم فلي عليه تلك الدراهم بأعيانها أو ما ينفق اليوم الناس قال: فكتب علیه السلام لك أن تأخذ منه ما ينفق بين الناس كما أعطيته ما ينفق بين الناس».

۲. شیخ الطائفه چنین نقل کرده است: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا علیه السلام أَنَّهُ كَانَ لِي عَلَى رَجُلٍ دَرَاهِمٌ وَأَنَّ السُّلْطَانَ اسْتَقَطَ تِلْكَ الدَّرَاهِمَ وَجَاءَ بِدَرَاهِمٍ أَعْلَى مِنْ تِلْكَ الدَّرَاهِمِ الْأُولَى وَلَهُمْ الْيَوْمَ وَضِيعَةٌ فَأَيُّ شَيْءٍ لِي عَلَيْهِ الْأُولَى الَّتِي اسْتَقَطَهَا السُّلْطَانُ أَوْ الدَّرَاهِمِ الَّتِي أَحْجَزَهَا السُّلْطَانُ فَكَتَبَ علیه السلام الدَّرَاهِمِ الْأُولَى».

۳- ۱- ۴. روایت سوم

معتبره صفوان، که باز شیخ طوسی رحمته الله در تهذیب و استبصار از محمد بن حسن صفار، از محمد بن عبد الجبار، از عباس از صفوان نقل کرده که گفت از معاویه بن سعید درباره مردی سؤال کردم که چند درهم از کسی قرض کرده است، و آن درهم‌ها الآن از اعتبار افتاده و یا اعتبارش کم شده است و الآن دیگر در معاملات رواج ندارد، آیا طلبکار فقط درهم‌های سابق را طلب دارد یا درهم رایج را که اکنون بین مردم اعتبار دارد؟ سعید بن معاویه گفت: امام علیه السلام فرمودند: «طلبکار، درهم‌های قبلی را طلبکار است» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۱۱۷؛ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۹۹).

۵. بحث رجالی

بعضی از فقهاء سند این روایات را «معتبره» (هاشمی شاهرودی، بی تا، ج ۲، صص ۴۶-۴۷)^۱ دانستند و بعضی دیگر با عنوان: «صحیحه» (فیض کاشانی، بی تا، ج ۳، ص ۱۲۷؛ بحرانی آل عصفور، بی تا، ج ۱۲، ص ۲۷۲-۲۷۳)^۲ از این روایات یاد کردند، منشاء اختلاف وجود «محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین بن موسی» در سند روایت و مطلبی است که ابن ولید در مورد او فرموده است، البته در بعضی دیگر، از رجال این احادیث نیز، تضعیف دیده می شود که جای بحث دارد، به همین خاطر، ما به ترتیب، تمام رجال این سه روایت را مورد بررسی مختصر قرار می دهیم.

۵-۱. سند روایت اول

روایت موجود در سند این روایت عبارتند از علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین بن موسی و یونس بن عبد الرحمن که این جا به بررسی هر کدام از این روایت خواهیم پرداخت:

۱. آن طور که آیت الله شاهرودی فرموده است: «فهنک عدّة روایات متعارضة فی المقام... إحداهما: معتبرة یونس... الثانية: معتبرته الاخری... الثالثة: معتبرة صفوان...».
۲. آن طور که در مفاتیح الشرایع آمده است: «... لیس للمقرض إلا ما أقرضه... للصحیحین»، و در انوار اللوامع نیز می بینیم: «... أنه لیس للمقرض إلا ما أقرضه... للصحیحین الواردین فی خصوص هذه المسألة. والأول صحیح یونس بن عبد الرحمن... والثانی صحیح صفوان...».

۱- ۱- ۵. علی بن ابراهیم بن هاشم قمی

به طور حتم، ابهامی در ثقه بودن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی و نیز امامی بودن ایشان وجود ندارد، همان طور که نجاشی رحمته الله به آن اشاره فرمود، چنان که آورده است: «علی بن ابراهیم بن هاشم، ابوالحسن قمی، مورد اطمینان در گفتار، محکم مورد اعتماد و دارای اعتقاد صحیح (شیعه) است، در شنیدن روایت و جمع آوری هرچه بیشتر آن کوشا بود و کتاب‌هایی تدوین کرده است» (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۶۰).

۲- ۱- ۵. محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین بن موسی

محمد بن عیسی که در سند روایت اول وارد شده است محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین بن موسی است که از یونس بن عبد الرحمن روایت می‌کند و البته مورد اختلاف بین اصحاب شیعه است، از این جهت که کسانی مثل ابن ولید که استاد شیخ صدوق است و خود شیخ صدوق، شیخ طوسی، علامه حلی، و محقق ثانی و شهید ثانی رحمته الله او را تضعیف کرده‌اند.

اشکالات و تضعیفاتی که بر او وارد شده است بر دو قسم می‌باشد:

اول. تضعیف در مورد خود محمد بن عیسی، مثل این که گفتند روش او مانند اهل غلو بود.

دوم. آنچه مجلسی اول رحمته الله از نصر بن صباح (اصفهانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۴، ص ۵۳) نقل کرده، به این بیان که روایات نقل شده، توسط محمد بن عیسی که بلا واسطه از یونس بن عبد الرحمن نقل کرده است، به خاطر کم سن و سال بودنش در آن زمان، معتبر نمی‌باشد؛ چرا که او کم سن و سال تر از آن بود که حتی از حسن بن محبوب نقل کند، چه رسد به یونس بن عبد الرحمن که مسن تر از او بوده است.

لکن آنچه از نصر بن صباح در نسخه رجال کشی وجود دارد این است که محمد بن عیسی بن عبید جزء افراد کم سن و سالی بوده که از ابن محبوب نقل می‌کردند (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۵۳۷)؛ به این معنی که آنچه از نقل مجلسی اول از کشی رحمته الله به نظر می‌رسد، این می‌باشد که نصر بن صباح گفته است محمد بن عیسی به هیچ وجه از حسن بن محبوب نقل نکرد چه رسد به یونس بن عبد الرحمن، اما آنچه در کتاب کشی رحمته الله آمده که از نصر بن صباح نقل کرده است این

می‌باشد که محمد بن عیسی از حسن بن محبوب نقل دارد ولی در آن زمان کم سن و سال بوده است.

به هر حال وقتی یونس بن عبد الرحمن از حسن بن محبوب مسن تر می‌باشد و قبل از او چشم از جهان فرو بسته است، این سؤال به ذهن می‌آید که چطور ممکن است با این سن کم از محمد بن عیسی نقل کرده باشد؟

کشی^۱ اشاره دارد که حسن بن محبوب در آخر سال ۲۲۴، دار فانی را در حالی که ۷۵ سال داشت وداع کرد، در حالی که منسوب به نجاشی^۲ این است که وفات یونس بن عبدالرحمن در سال ۲۰۸ هجری، یعنی ۶ سال قبل از وفات حسن بن محبوب واقع شده است.

ریشه تضعیف محمد بن عیسی، آن طوری که نجاشی^۳ (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۵۸۴) می‌فرماید، مطلبی می‌باشد که صدوق از استادش ابن ولید نقل کرده است، مبنی بر این که آنچه جناب محمد بن عیسی از کتاب‌ها و احادیث یونس بن عبد الرحمن به طور مستقیم نقل کرده باشد، قابل اعتماد نیست.

شهید ثانی^۴ (عاملی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۱۱۰۶)^۱ این اشکال را پذیرفته است، از آنجا که در کتاب رسائلش می‌فرماید: «آنچه ابن داوود گفته: «محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین... (یو) او را از رجال نوادر الحکمه استثناء کرده و گفته است که آنچه محمد بن عیسی به تنهایی نقل کرده باشد روایت نمی‌کنم...»

به نظر من استثناء کننده محمد بن عیسی شیخ صدوق^۵ است همان‌طور که دیگران به آن اشاره کرده‌اند، و رمز «یو» در حقیقت «بو» است، و در اول کتاب رمز آن را «یه» قرار داده است.

شیخ طوسی^۶ (طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۱۵۶)^۲ نیز او را تضعیف کرده است، به

۱. فرمود: «قوله: «محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین.. استثناء یو من رجال نوادر الحکمه وقال: لا أروى ما يختص بروایته...».

قلت: المستثنى له هو الصدوق ابن بابویه، كما ذكره غيره، فكان الرمز «یو» ینغی أن یكون «بو» بالباء الموحدة، وقد رمز له فی أول الكتاب (یه).

۲. همان‌طور که در/ستبصار فرموده است: «طریقته محمد بن عیسی بن عبید عن یونس و هو ضعیف و قد استثناه أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه^۳ من جملة الرجال الذین روى عنهم صاحب نوادر الحکمه و قال ما یختص بروایته لا أرویه و من هذه صورته فی الضعف كما یغترض بحديثه».

طوری که در استبصار می‌فرماید: «طریق این خبر محمد بن عیسی بن عبید از یونس است که ضعیف می‌باشد و صدوق او را از رجالی که صاحب‌نوادر الحکمه از ایشان روایت نقل کرده، استثناء نموده و گفته است که آنچه محمد بن عیسی به تنهایی نقل کرده باشد روایت نمی‌کنم و کسی که تا این حد ضعیف باشد به حدیثش اعتناء نمی‌شود».

البته تضعیف شیخ طوسی رحمته در مورد محمد بن عیسی آن طور که در روضه المتقین (اصفهانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۴، ص ۵۳) بیان شده، به خاطر تضعیف شیخ صدوق رحمته در مورد اوست، و تضعیف صدوق رحمته نیز به جهت تضعیفی می‌باشد که استادش ابن ولید رحمته در مورد وی، به عمل آورده است، همان طور که خود شیخ صدوق رحمته نیز بارها به آن تصریح کرده است.

تضعیف ابن ولید رحمته نیز به جهت مبنای خود اوست که دوباره خواندن روایات بر استاد و یا خواندن خود استاد را در اجازه در روایت شرط می‌داند، علاوه بر این که باید شنونده روایات معنی آنچه را نقل می‌کند، نیز درک نماید، به طوری که ابن ولید رحمته اجازه‌های رایج و مشهور بر نقل روایت را به این شکل که استاد بگوید: (به تو اجازه روایت از خودم را دادم) معتبر نمی‌دید. از طرفی محمد بن عیسی هنگام روایت از یونس بن عبد الرحمن رحمته، کم سن و سال بود، به طوری که ابن ولید رحمته گمان داشت که نه فهمش هنگام قرائت روایت قابل اعتماد بود و نه اجازه روایتی که یونس به او داده است، در نتیجه، با توجه به آن مبنی و این سن کم، ابن ولید رحمته او را تضعیف کرده است.

شیخ در فهرست (طوسی، بی تا، ص ۴۰۲) احتمال غلو را نیز در مورد او با نقل آن به صورت یک قول ضعیف تأیید نموده است.

ولی در جواب از سخن مزبور باید گفت که هیچ کدام از اشکالات بالا وارد نیست، چون: آنچه شیخ صدوق رحمته آن را استثناء کرده است روایتی که محمد بن عیسی از یونس نقل کرده باشد، نه خود محمد بن عیسی، و چه بسا این استثناء به جهت وجود ضعفی در وی نبوده باشد، بلکه فقط به جهت سنش و وضعی باشد که در درکش نسبت به یونس احساس کرده است (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۲۸)؛ به خصوص، به خاطر مبنای استادش ابن ولید رحمته که دوباره خواندن

روایات بر استاد و یا خواندن خود استاد را در اجازه در روایت شرط می‌دانست، علاوه بر این که معتقد بود باید شنونده روایات، معنی آنچه نقل می‌کند را هم درک کند، به طوری که ابن ولید^{رحمه الله} اجازه‌های رایج و مشهور بر نقل روایت را، به این شکل که استاد بگوید: (به تو اجازه روایت از خودم را دادم) معتبر نمی‌دید. این در حالی است که در واقع، چنین مطلبی همان‌طور که مجلسی اول (اصفهانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۴، ص ۵۴) فرموده، در اعتبار اجازه شرط نیست، بلکه اجازه‌هایی که نسبت به خود کتاب صادر می‌شود برای اعتبار احادیثی که از آن نقل می‌شود کافی است، و در مورد کتاب‌هایی که به حدّ تواتر رسیده‌اند حتی همین مقدار هم شرط نمی‌باشد.

اما غلوئی که به او نسبت داده شده است، همان‌طور که مجلسی اول^{رحمه الله} (همان) فرموده، یک قول ضعیف است که قائل مشخصی ندارد، علاوه بر این که علمای شیعه مطلبی که بیان‌کننده غلو او باشد به او نسبت ندادند، علاوه بر این، برخی از علما (همان) ادعاه کرده‌اند که علیرغم تتبع در کتب اخبار به نقطه ضعیفی که باعث کنار گذاشتن خبر وی شود دست نیافتند.

همچنین بنای شیخ طوسی و مرحوم صدوق^{رحمتهما} نیز، همان گونه که بر کسی پوشیده نیست، نقل روایت از محمد بن عیسی و عمل به آن روایات بوده است و بعید نیست که ادعای غلو در مورد او طبق همان روندی باشد که بعضی از علمای جلیل‌القدر شیعه، فقط به جهت اعتقاد به ثبوت بعضی مقامات عالیه برای اهل بیت عصمت و طهارت^{علیهم‌السلام}، متهم به غلو می‌شدند، همان‌طور که امروزه برخی از عرفا و فلاسفه متهم به کفر می‌گردند، از این روی، بعید نیست که اتهام غلوئی که به محمد بن عیسی نسبت داده می‌شود نیز، از همین جهت باشد (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۲۸)؛ وانگهی، علمای امامیه به احادیث محمد بن عیسی^{رحمه الله} اعتماد داشتند، چنان‌که بنای شیخ الطائفه و شیخ صدوق^{رحمتهما} آن‌طور که به ایشان نسبت (اصفهانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۴، ص ۵۳) داده شده عمل به روایات صدوق بوده است و او را مورد اعتماد، عین، جلیل‌القدر، دارای روایات بسیار و مجموعه نوشتارهای نیکو دانستند، به طوری که اشکالاتی را که بر او وارد شده بود انکار کردند، تا آنجا که در وصف او گفتند (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۳۳) چه کسی مثل

ابی جعفر محمد بن عیسی رضی الله عنه می باشد.

نجاشی رضی الله عنه (همان)^۱ در مورد او گفته است که ابوجعفر محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین بن موسی آزاد شده اسد بن خزیمه، بین علمای شیعه گرانقدر، مورد اعتماد، عین و چشم شیعه، دارای روایات بسیار و نوشته های نیکوست، از امام جواد رضی الله عنه روایاتی به صورت نامه نگاری بین او و حضرت رضی الله عنه و به صورت شفاهی نقل کرده است.

شیخ صدوق از ابن ولید نقل کرده که روایاتی که وی به طور مستقل از یونس نقل کرده غیرقابل اعتماد است، لکن علماء شیعه این نقل از ابن ولید را قبول ندارند و می گویند چه کسی مثل ابی جعفر محمد بن عیسی در بغداد (که آن زمان مهد علم بوده است) سکونت داشته است.

باید گفت که از دیدگاه ما حقیقت این است که به طور حتم، محمد بن عیسی مورد اعتماد بوده و عمل به روایات او جایز است، چنان که علمای شیعه به روایات او عمل کردند.

ولی آنچه نجاشی از ابن ولید نقل کرده مبنی بر عمل نکردنش به آنچه از محمد بن عیسی رضی الله عنه به طور مستقل، روایت کرده باشد، مشکلی به وجود نمی آورد چون معلوم نیست که بیان ابن ولید، به سبب کم سن و سال بودن او باشد، بلکه ممکن است به دلیل دیگری مثل غلو باشد که دلیل محکمی برای دست برداشتن از عمل به روایت بزرگان شیعه نیست.

از طرفی نجاشی (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۴۸) از کشی (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۵۳۷)^۲ قول قتیبی را مبنی بر مدح و ثناء و محبت و علاقه فضل بن شاذان در مورد محمد بن عیسی عبیدی رضی الله عنه نقل کرده، و این که فضل بن شاذان گفته است محمد بن عیسی

۱. وی در رجالش فرموده است: «محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین بن موسی مولی اسد بن خزیمه أبو جعفر جلیل فی (من) أصحابنا ثقة عین کثیر الروایة حسن التصانیف روی عن أبی جعفر الثانی رضی الله عنه مکاتبة و مشافهة. و ذکر أبو جعفر بن بابویه عن ابن الولید أنه قال: ما تفرد به محمد بن عیسی من کتب یونس وحديثه لا یعتمد علیه. ورأیت أصحابنا ینکرون هذا القول ویقولون: من مثل أبی جعفر محمد بن عیسی سکن بغداد».

۲. کشی رضی الله عنه می فرماید: «علی بن محمد القتیبی، قال کان الفضل یحب العبیدی وینبئ علیه ویمدحه ویمیل إلیه، ویقول کس فی أقرانه مثله».

در بین اطرافیان‌ش همانندی ندارد و مثل این مدح و ستایش برای توجه نکردن به تردید در روایاتی که به طور مستقل، نقل می‌کند، کافی می‌باشد.

۳- ۱- ۵. یونس بن عبد الرحمن

همه فقها و بزرگان شیعه جلالت و بزرگواری یونس بن عبد الرحمن و والایی مقام او را قبول دارند، تا حدی که وی همان طور که شیخ الطائفه (طوسی، ۱۳۹۰ق، مشیخه، ص ۳۳۶)^۱ و به تبع او مرحوم خوبی^۲ (خوبی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۲۲۶) فرموده یونس بن عبد الرحمن از اصحاب إجماع به شمار می‌آید.

ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیزکشی (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۴۸۴)^۲ از علی بن محمد قتیبی از فضل بن شاذان نقل می‌کند که عبد العزیز بن مهدی گفته است: یونس بن عبد الرحمن بهترین فرد از اهل قم می‌باشد که او دیده است، و وکیل امام رضا^{علیه السلام} و از خواص ایشان بود. همچنین به این مطلب اشاره کرد که امام رضا^{علیه السلام} در جواب این که معالم دین را در اوقاتی که نمی‌تواند امام^{علیه السلام} را ببیند از چه کسی بگیرد، فرمودند: «از یونس بن عبد الرحمن بگیر!».

هم‌چنین نجاشی (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۴۴۶-۴۴۷)^۳ ابو محمد یونس بن عبد الرحمن را که آزادشده علی بن یقطین بن موسی^{رضی الله عنه} و از قبیله بنی اسد بود، فردی آبرومند بین شیعه، پیشرو و بسیار ارزشمند می‌داند، که در زمان هشام بن عبد الملک چشم به جهان گشود، هر چند فقط امام صادق^{علیه السلام} را زیارت کرد بدون این که از او روایت نقل کند، لکن از امام کاظم و امام رضا^{علیه السلام} روایت نقل کرده است، طوری که امام رضا^{علیه السلام} در علم و فتوی او را نمونه می‌دانست.

۱. در استبصار آمده است: «والأخبار بمدحه كثيرة وهو ممن أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه».

۲. کشی^{رضی الله عنه} می‌فرماید: «حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُنَيْبِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ، قَالَ حَدَّثَنِي الْمُهْتَدِيُّ الْأَشْعَرِيُّ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ، وَكَانَ خَيْرَ قُمَّيِّ رَأَيْتُهُ، وَكَانَ وَكَيْلَ الرَّضَا ^{علیه السلام} وَخَاصَّتَهُ، قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا ^{علیه السلام} فَقُلْتُ: إِنِّي لَا أَلْقَاكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَعَنْ مَنْ أَخَذْتُ مَعَالِمَ دِينِي قَالَ خَذْ مِنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ».

۳. نجاشی^{رضی الله عنه} فرموده است: «يونس بن عبد الرحمن مولی علی بن یقطین بن موسی مولی بنی اسد، أبو محمد، كان وجهها في أصحابنا، متقدما، عظيم المنزلة، ولد في أيام هشام بن عبد الملک، و رأى جعفر بن محمد ^{علیه السلام} بين الصفا والمروة ولم يرو عنه. وروى عن أبي الحسن موسى والرضا ^{علیه السلام} وكان الرضا ^{علیه السلام} يشير إليه في العلم والفتيا. وكان ممن بذل له على الوقف مال جزيل وامتنع (فامتنع) من أخذه وثبت على الحق. وقد ورد في يونس بن عبد الرحمن ^{رضی الله عنه} مدح و ذم».

همچنین به رد هدیه سنگین مالی که در ازاء گرایش به واقفیه به او پیشنهاد شده بود اشاره کرده است.

اما آنچه از روایات (کشی، ۱۴۰۹ق، صص ۴۹۱ - ۴۹۳) در تضعیف یونس بن عبدالرحمن وارد شده است، یارای مقابله با روایات مستفیضه‌ای که در توثیق او وارد شده را ندارند (خویی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۲۲۴)^۱، و اگر روایاتی (صدوق، ۱۴۱۸ق، ۱۳۷۶ش، الأمالی، ص ۲۲۷؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۳۱۲)^۲ وجود داشته باشد که مشکل سندی یا دلالی نداشته باشد، باید با توجه به فراوانی روایاتی (کشی، ۱۴۰۹ق، صص ۴۸۳ - ۴۹۱؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، صص ۱۴۷ - ۱۴۸) که وی را توثیق می‌کند، علم آن را به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام واگذار کرد، به خصوص که بزرگان شیعه و فقهای امامیه، بر جلالت مقام و بلندی مرتبه یونس بن عبد الرحمن رضی‌الله‌تعالی‌عنه اتفاق نظر دارند و او را از اصحاب اجماع دانستند.

۲-۵. سند روایت دوم

روایات موجود در سند روایت دوم عبارت از محمد حسن صفار، محمد بن عیسی و یونس بن عبد الرحمن است، که دو راوی اخیر در سند روایت اول وجود داشتند و لذا تنها راوی اول یعنی محمد بن حسن صفار نیاز به بررسی دارد:

محمد بن حسن صفار: ابوجعفر اعرج، محمد بن حسن بن فروخ صفار که آزاد شده عیسی بن موسی بن طلحة بن عبید الله بن سائب بن مالک بن عامر أشعری است، چنانکه ابوالحسن احمد بن علی نجاشی (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۵۴)^۳،

۱. مرحوم خویی رضی‌الله‌تعالی‌عنه در این زمینه فرموده است: «ویزاد علی ما ذكره أن الروایات الذامة بأجمعها ضعيفة، فلا تصلح لمعارضة الأخبار المتقدمة المادحة».

۲. مثل آنچه شیخ صدوق رضی‌الله‌تعالی‌عنه در امالی نقل کرده است: «حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی‌الله‌تعالی‌عنه قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن المعروف عن علی بن مهزیار قال: كتبت إلى أبي جعفر محمد بن علی بن موسی الرضا علیه‌السلام جعلت فداک أصلی خلف من يقول بالجسم ومن يقول بقول یونس یعنی ابن عبد الرحمن فكتب علیه‌السلام لا تصلوا خلفهم و لا تعطوهم من الزكاة و ابرءوا منهم برئ الله منهم».

۳. در کتاب رجال این طور فرموده است: «محمد بن الحسن بن فروخ الصفار مولی عیسی بن موسی بن طلحة بن عبید الله بن سائب بن مالک بن عامر الأشعری، أبو جعفر الأعرج، كان وجهها فی أصحابنا القمیین، ثقة عظیم القدر راجحا قليل السقط فی الروایة».

حسن بن علی بن داوود (حلی، ۱۳۸۳ق، ص ۳۰۷) و علامه حلی رحمته الله (علامه حلی اسدی، ۱۳۸۱ق، ص ۱۵۷)^۱ فرموده‌اند، شناخته شده و آبروی علمای قم، ثقه و مورد اعتماد، دارای قدر و منزلتی سترگ، سرآمد زمان خود بود، و نیز کمتر مطلبی در نقل او، از قلم می‌افتاد.

۳-۵. سند روایت سوم

روایات موجود در سند این روایت عبارتند از محمد بن حسن صفار، محمد بن عبد الجبار، عباس بن معروف و صفوان بن یحیی بجلی، که در این میان تنها محمد بن حسن صفار، پیش از این، مورد بررسی قرار گرفت:

۱ - ۳ - ۵. محمد بن عبد الجبار

شیخ طوسی رحمته الله وی را در اصحاب امام جواد رحمته الله (طوسی، ۱۴۲۷ق، ص ۳۷۸)، امام هادی رحمته الله (همان، ص ۳۹۱)^۲ و امام حسن عسکری رحمته الله (همان، ص ۴۰۱)^۳ ذکر و توثیق نموده است. همچنین علامه حلی رحمته الله (حلی علامه، ۱۳۸۱ق، ص ۱۴۲)^۴ وی را از اصحاب امام هادی رحمته الله محسوب و توثیق نموده است.

۲ - ۳ - ۵. عباس بن معروف

شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۲۷ق، ص ۳۶۱)^۵ مانند نجاشی (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۸۱)^۶، ابوالفضل

۱. در خلاصه الاقوال آورده است: «محمد بن الحسن بن فروخ بالفاء والراء والخاء المعجمة بعد الواو الصفار مولى عيسى بن موسى بن طلحة بن عبيدالله بن السائب بن مالك بن عامر الأشعري أبو جعفر الأعرج كان وجها في أصحابنا القميين ثقة عظيم القدر راجحا قليل السقط في الرواية. توفي رحمته الله بقم سنة تسعين ومائتين».
۲. در کتاب رجال وی، در باب اصحاب ابی الحسن الثالث، آمده است: «محمد بن عبد الجبار، وهو ابن أبی الصهبان، قمي، ثقة».
۳. آن‌طور که در باب اصحاب ابی محمد حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا رحمته الله فرموده است: «محمد بن عبد الجبار، وهو ابن أبی الصهبان، قمي، ثقة».
۴. در خلاصه الاقوال آورده است: «محمد بن عبد الجبار وهو ابن أبی الصهبان بالصاد المهملة المضمومة والباء المنقطه تحتها نقطة والنون أخيراً قمي من أصحاب أبی الحسن الثالث الهادي رحمته الله ثقة».
۵. در کتاب رجال او این‌طور ذکر شده است: «العباس بن معروف، قمي، ثقة صحيح، مولى جعفر بن عمران بن عبد الله الأشعري».
۶. فرموده است: «العباس بن معروف أبو الفضل مولى جعفر بن [عمران بن] عبد الله الأشعري، قمي، ثقة».

عباس بن معروف رضی الله عنه را از اهالی قم و آزاد شده جعفر بن عمران بن عبدالله اشعری دانسته، در بین اصحاب امام هادی رضی الله عنه ذکر و توثیق نموده است، کما این که علامه حلی رضی الله عنه (حلی علامه، ۱۳۸۱ق، ص ۱۱۸) مثل همین مطلب را درباره وی آورده است.

۳ - ۳ - ۵. صفوان بن یحیی البجلی

ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی رضی الله عنه ابو محمد صفوان بن یحیی البجلی بیاع سابری را (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۵۵۶)^۱، در جمله اصحاب اجماع ذکر کرده است، همچنین ابو الحسن احمد بن علی نجاشی رضی الله عنه (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۹۷)^۲ وی را اهل کوفه، ثقة و مورد اعتماد، عین و روشنی چشم معرفی می کند، تا حدی که در حق او عبارت: «ثقة ثقة» آورده است، همچنین شیخ طوسی رضی الله عنه (طوسی، بی تا، ص ۸۳)^۳ او را آزاد شده قبیله بجلیله و مورد اعتمادترین و متعبدترین فرد بین اهل حدیث در زمان خود شمرده است.

تنها یک روایت (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۵۰۳؛ نوری، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۷۰)^۴ در مذمت وی نقل شده است، و آن طور که مرحوم خویی رضی الله عنه (خویی موسوی، بی تا، ج ۱۰، ص ۱۳۹)^۵ فرموده است، غیر از حمل آن بر تقیه مثل آنچه در مورد روایات (کشی، ۱۴۰۹ق، صص ۱۴۶-۱۵۱) مربوط به مذمت زراره رضی الله عنها (خویی، بی تا، ج ۸، ص ۲۵۲)

۱. کشی رضی الله عنه فرموده است: «أَجْمَعَ أَصْحَابُنَا عَلَيَّ تَصْحِيحَ مَا يَصِحُّ عَنْ هَؤُلَاءِ وَ تَصْدِيقَهُمْ، وَأَقْرَبُوا لَهُمْ بِالْفَقْهِ وَالْعِلْمِ: وَهُمْ سِتَّةٌ نَفَرٌ آخِرُ دُونَ السِّتَةِ نَفَرِ الَّذِينَ ذَكَرْنَا فِي أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه، مِنْهُمْ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَصَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى بِيَاعِ السَّابِرِيِّ، وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمَغِيرَةِ، وَالْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ...».

۲. در کتاب رجال فرموده است: «صفوان بن یحیی ابو محمد البجلی بیاع السابری، کوفی، ثقة ثقة، عین. روی أبوه عن أبي عبد الله رضی الله عنه، وروی هو عن الرضا رضی الله عنه، وكانت له عنده منزلة شريفة».

۳. آن طور که در الفهرست آورده است: «صفوان بن یحیی مولی بجلیله، یکنی أبا محمد، بیاع السابری، أوثق أهل زمانه عند أصحاب الحديث وأعبدهم، وكان يصلي كل يوم خمسين ومائة ركعة، ويصوم في السنة ثلاثة أشهر، ويخرج زكاة ماله في السنة ثلاث مرات».

۴. کشی رضی الله عنه به این بیان نقل کرده است: «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قَوْلُوَيْهِ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعْدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ، أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ رضی الله عنه كَانَ لَعَنَ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى وَمُحَمَّدَ بْنَ سِنَانَ فَقَالَ: إِنَّهُمَا خَالِفَا أَهْرِي»، و محدث نوری رضی الله عنه نیز این روایت را با عبارتی نزدیک به آنچه ذکر شد آورده است.

۵. وی در معجم رجال حدیث گفته است: «لا بد من حمل هذه الرواية على التقية ونحوها كما حملنا الروايات الواردة في ذم زراره عليها أو برد علمها إليهم رضی الله عنهم، فإن مقام صفوان أجل من أن يلعنه الإمام رضی الله عنه، ويؤيد ذلك: ما تقدم في مدحه من أنه لم يخالف الإمام رضی الله عنه قط».

می‌شود و یا ردّ علم به حقیقت، در مورد این روایت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، چاره‌ای وجود ندارد، چون مقام صفوان بالاتر از آن است که امام علیه‌السلام او را لعن کند؛ چرا که روایاتی (کشی، ۱۴۰۹ق، صص ۵۰۲ و ۵۰۳ - ۵۰۴) نیز در مدح وی وجود دارد به این مضمون که او هرگز با امام علیه‌السلام مخالفت نکرده است.

۶. بحث دلالتی

بعد از فراغت از مبحث سند و بررسی رجالی در مورد روایات، نوبت به بررسی دلالت این روایات بر تعلق ضمان به کاهش ارزش پول می‌رسد:

۱- ۶. دلالت روایات بر تعلق ضمان به کاهش ارزش پول

از بعضی متون فقهی (نائینی غروی، ۱۳۷۳ق، ج ۱، ص ۱۴۴) این نکته استفاده می‌شود که روایت اول یعنی صحیحی یونس می‌تواند دلیل بر ضمان در کاهش ارزش نقد باشد؛ به این بیان که امام حکم به جبران رواجی کرده که از نقد مورد بحث، کم شده است و رواج چیزی غیر از وزن تفاوت وزن در مورد سکه‌ها می‌باشد و در این میان قدرت تبدلی پول نیز که امری غیر از نفس پول است، باید جبران شود. لکن آن‌طور که از کتاب *مختلف* استفاده می‌گردد، می‌توان گفت هر دو مطلبی که در روایات آمده است، بر تعلق ضمان به کاهش ارزش پول دلالت دارد به این بیان که وقتی پولی با همان قدرت خرید سابق پیدا نمی‌شود، ناچار باید قیمت آن پول، البته به شکلی که موجب ربا نگردد، پرداخت شود، همان‌طور که علامه رحمته‌الله فرموده است: «برای صاحب درهم‌ها، همان ضرب اولیه است، و وقتی ضرب اولیه درهم‌ها در دست نباشد، قیمت کنونی درهم‌های اولیه از جنسی دیگر. دلیل ما این است که درهم مثلی است، و حکم مثلی این‌گونه است که بیان کردیم» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۳۹۵).^۱

به روایت اول اشکال شده که به صورت کتابت است و اعتبار مکاتبه، نه تنها معلوم نیست، بلکه معلوم العدم است، به طوری که مشهور بین علمای اعلام این می‌باشد که نوشتار از نظر اعتبار ضعیف‌تر از شنیدار است، به این معنی که نقل مطلب بعد از شنیدن از امام علیه‌السلام، قوی‌تر از نقل مطلب طبق نوشتار امام علیه‌السلام است و

۱. در کتاب *مختلف* آمده است: «لصاحب الدرهم من النقد الأول، فإن تعدّر فقیمته الآن من غیر الجنس. لنا: أنّها من ذوات الأمثال، و حکم المثلی ما قلنا».

بعضی از علما به طور کلی اعتبار کتابت را انکار کردند. بعضی از علمای شیعه، قویتر بودن احتمال تقیه را در نوشته‌های اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نسبت به روایات شفاهی و شنیداری ادعاء کرده‌اند، به این معنی که نوشته‌های ایشان به جهت احتمال به دست مخالفین افتادن آن را و گرفتار شدن اصحاب، از احتمال تقیه خالی نبوده است. در اینجا شایسته است، تا بعضی از دلایلی را بر ضعف فی الجمله در مورد نوشتار اشاره دارد، به طوری که یارای مقابله با روایات شنیداری را ندارد، بیان کنیم، از آن جمله مطلبی است که صاحب ریاض (طباطبایی حائری، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۲) فرمودند: «... مکاتبه دیگری که صحیح می‌باشد به این مضمون که آیا با کلاهی که بر آن کرک حیوان حرام گوشت، و یا پاره‌ای از حریر خالص و یا کرک خرگوش باشد، می‌شود نماز خواند؟ پس امام علیه‌السلام نوشتند که نماز در ابریشم خالص صحیح نیست، و اگر کرک حرام گوشت ذبح شرعی شده باشد نماز در آن صحیح است، اشکال این صحیحه این می‌باشد که این روایت علاوه بر مشکل مکاتبه بودن آن، باز یارای مقابله با روایات شفاهی را ندارد اگرچه آن روایات صحیحه نباشند، چون شهرت ضعف آن روایات شفاهی را در مقابل یک روایت صحیح بلکه در مقابل روایات صحیح متعدد جبران می‌کند؛ علاوه بر این که آن روایات شفاهی با روایات سه گانه که مکاتبه هستند پشتیبانی می‌شوند و بعضی از آن روایات مکاتبه صحیح هستند و این مکاتبه با آن‌ها قابل معارضه نیست، به جهت شهرت این که این روایت قاصر الدلالة است به جهت آنچه در معتبر ذکر شده و در ذکری آن را از علامه علیه‌السلام نقل کرده، به این جهت که نهایت این روایت این است که در صدد بیان حکم نماز با کلاهی است که کرکی بر آن نشسته نه این که نماز با کلاهی که از کرک حرام گوشت بافته شده باشد هم صحیح باشد».

و کلامی نیز از محقق همدانی علیه‌السلام (همدانی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۳۵۲)^۱ دلالت بر این دارد که مکاتبه بودن روایت مؤید تقیه بودن آن است: «... و میدانی که بهترین محملش تقیه است و بعید نیست که صدور این روایت نیز به جهت تقیه باشد، همان طور که این احتمال را

۱. همان طور که در مصباح التقیه فرموده است: «... وستعرف أن أقرب محاملها التقية، فلا يبعد صدور هذه الرواية أيضاً تقية، كما يؤيد ذلك كونها مكاتبه. ولعل العامة كانوا في عصر الإمام علیه‌السلام يقولون في الحائض أيضاً بأنها تترك العبادة ما دامت ترى الدم أو إلى أربعين يوماً مثلاً، فصدرت الرواية على وفق مذاقهم، والله العالم».

مکاتبه بودن این روایت تقویت می‌کند و شاید اهل تسنن در عصر امام علیه السلام در حائض هم قائل به این بودند که حائض تا وقتی که خون ببیند و یا تا چهل روز نماز را ترک کند و روایت مذکور هم بر طبق مذاق ایشان صادر شده باشد، والله العالم».

از دیدگاه آیت‌الله محمدجواد فاضل لنکرانی ملاک، وجود قرینه بر تقیه است و صرف مکاتبه بودن یک روایت خصوصیتی ندارد، به این معنی که عمل کردن به روایتی که به صورت مکاتبه است، فی نفسه مشکلی ندارد، چنان که لفظ خصوصیتی ندارد (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۰ش، ص ۱۰۶)^۱ و نوشتاری بودن روایت نمی‌تواند ما را به کنار گذاشتن آن روایت و لو به صورت حمل آن بر تقیه، چون حمل بر تقیه خودش محتاج قرینه‌ای می‌باشد، که بر لزوم آن دلالت کند.

البته آنچه در کلمات علمای شعیه وجود دارد، قوی بودن احتمال حمل بر تقیه در روایاتی است که به شکل نوشتار از جانب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به ما رسیده است و این احتمال با توجه به استدلالی که اصحاب کرده‌اند گریزناپذیر است؛ استدلالی مبنی بر این که احتمال دارد مکاتبات به دست اهل تسنن بیفتد و بفهمند که آن مطالب از اهل بیت علیهم السلام صادر شده است، چون ایشان از فصیح‌ترین افراد عرب بودند و در نتیجه به خاطر آن روایات ضرری به شیعیان برسانند گریزناپذیر است.

۲-۶. عدم دلالت بر تعلق ضمان به کاهش ارزش پول

مشهور فقها آن‌طور که صاحب *انوار اللوامع* علیه السلام (بحرانی آل عصفور، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۲۷۲-۲۷۳)^۲ در شرح آنچه فیض کاشانی علیه السلام (فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۲۷)^۳ آن را به عنوان

۱. به طوری که فرمودند: «... فظهر من جمیع ذلك عدم تمامية مستند المشهور، فلا دلیل علی خصوصية اللفظ...».

۲. حسین بن محمد عصفوری بحرانی علیه السلام گفته است: «إذا عرض لما اقترض من الدراهم والدنانیر عارض فی المعاملة بعد قرضها كما إذا تعیرت الدراهم أو الدنانیر أو الفلوس وأسقطت المعاملة بها... فالمشهور بین الأصحاب أنه ليس للمقرض إلا ما أقرضه وإن كانت ساقطة بالكلية لأن القرض يلزمه رد المثل ومع التعذر ينتقل إلى قيمته من غير الجنس أو مع التساوی إن كانت القيمة مساوية وفاقا للأكثر نصًا وفتوی لأن حکم المثلی فی القرض ذلك، وللصحيحین الواردین فی خصوص هذه المسألة. والأول صحيح یونس بن عبد الرحمن... والثانی صحيح صفوان...».

۳. آن‌طور که در *مفاتیح الشرایع* فرموده است: «[حکم ما لو تعیرت الدراهم و الدنانیر] قیل: إذا تعیرت الدراهم أو الدنانیر أو الفلوس، فليس للمقرض الا ما أقرضه، ومع التعذر قيمته من غير الجنس أو مع التساوی وفاقا للأكثر، لأن حکم المثلی ذلك، و للصحيحین».

قولی ضعیف به دنبال «قیل» مطرح کرده و همچنین میرزای نائینی رحمته الله علیه (نائینی غروی، ۱۳۷۳ق، ج ۱، ص ۱۴۴) به ایشان نسبت داده است، معتقدند که این روایات، نه تنها قابلیت دلالت بر ضمان در کاهش ارزش پول را ندارد، بلکه دلالت بر عدم آن دارد، به این معنی که قرض دهنده، فقط آن مبلغی را که قرض داده، طلبکار است نه بیشتر و انتقال به قیمت فقط در صورتی خواهد بود که واحد پولی که بر مبنای آن قرض صورت گرفته به کلی از رواج بیفتد، چنان که کلمات صاحب حدائق (بحرانی آل‌عصفور، ۱۴۰۵ق، ج ۲۰، ص ۱۴۴)، محقق بجنوردی (بجنوردی موسوی، ۱۴۱۹ق، ج ۷، ص ۲۸۰)، محقق سبزواری (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۱، ص ۵۳)، مرحوم آیت‌الله خوبی (خوبی موسوی، مصباح الفقاهة، بی تا، ج ۳، ص ۱۶۰)، مرحوم آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵ق، صص ۲۳۱ - ۲۳۲)، آیت‌الله شاهرودی (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۱۹۲)، آیت‌الله مکارم (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲ق، صص ۳۸۷ - ۳۸۸)، سید صادق روحانی (حسینی روحانی، بی تا، صص ۵۵ - ۵۶)، و همچنین برخی مقالات فقهی (یوسفی، مجله فقه أهل البيت علیهم السلام، ش ۳۱، ص ۹۷) نیز همین مطلب را تأیید می‌کند.

همچنین فرض ما آن طور که آیت‌الله بروجردی رحمته الله علیه (بروجردی طباطبایی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۹۷)^۱ نیز اشاره فرمودند، رواج پولی می‌باشد که قرض داده شده است، چنان که آیت‌الله محمدجواد فاضل لنکرانی (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۹ش، جلسه ۸۰) نیز در درس خود در نهایت تحقیقشان با صرف نظر از تعارض، همین مطلب را مانع از استدلال به این روایت بر ضمان در کاهش ارزش پول دانستند.

البته آیت‌الله بروجردی رحمته الله علیه (بروجردی طباطبایی، ۱۴۱۳ق، صص ۱۹۶ - ۱۹۷)^۲ معتقدند که تصور اثبات ضمان در مورد دو روایت اخیر یعنی صحیح یونس و صفوان، وجود ندارد، لکن صحیح اول یونس نیز نمی‌تواند تعلق ضمان به کاهش ارزش پول را اثبات

۱. با عبارت: «والمفروض فی المقام بقائها بعینها».

۲. خلاصه آنچه در تقریرات ثلاث فرمودند، چنین است: «نعم روی رواية فی باب بیع الصرف من التجارة دالة علی لزوم رد المستقرض ما هو الثابت فی ذمة المقرض. مثل ما رواه محمد بن یعقوب الكلینی رحمته الله علیه... عن یونس... فکتب الی: لک أن تأخذ منه ما ینفق بین الناس کما اعطینہ ما ینفق بین الناس. ألا أنها - مضافا الی کونها معارضة - لما رواه الشیخ بإسناده... عن یونس... فکتب: لک الدرهم الأولی. ویاسناده... عن العباس بن صفوان... فقال: لصاحب الدرهم، الدرهم الأولی غیر ما نحن فیہ فان المفروض فیها کون ما علی الرجل کلیاً، وکون الدرهم الأولی قد تلفت و المفروض فی المقام بقائها بعینها».

کند، چون مورد روایت غیر محل بحث ماست؛ زیرا با توجه به بی اعتبار شدن درهم‌های اولیه، بدهی در روایت اول به صورت کلی است، در حالی که در محل بحث ما اصل بدهی همچنان رایج است، وانگهی بر فرض قبول این مطلب که مورد روایت شامل محل بحث نیز بشود، تعارض این روایت با دو روایت اولی که هر دو از یونس نقل شده بودند، مانع از استدلال به آن خواهد بود.

۷. نتیجه‌گیری

به نظر نگارنده آنچه در کل این روایات به نظر می‌رسد آن است که ملاک حکم امام علیه السلام، حفظ وزن در آن چیزی است که ضمان به آن تعلق گرفته است، و ارزش افزوده شده به جهت اعتبار سلطان به هیچ وجه مورد لحاظ نیست. شاهد بر این مطلب، آن است که سائل به اسقاط درهم‌های اولیه توسط سلطان و آوردن درهم‌های جدید که بالاتر از آن‌ها هستند و پایین‌تر بودن درهم‌های قبلی اشاره می‌کند، و عبارت «اعلی» در روایت ظهور در بالاتر بودن از نظر وزن دارد، و گرنه خود رواج و عدم رواج مشخص است و تفضیل و برتری هم در آن معنی ندارد، چون رواجی در درهم‌های اولیه وجود ندارد که در مقایسه با رواج درهم‌های جدید در مرتبه مفضول باشد.

مراد از «وضیعه» هم پایین بودن و نقصان قیمت به جهت نقصان وزنی است والا برتری سکه‌ای که سلطان ضرب کرده، نسبت به درهم‌هایی که اسقاط شده، واضح می‌باشد و احتیاج به توضیح و بیان ندارد.

وانگهی، جمع عرفی در اینجا، چنین اقتضا می‌کند که روایت اول، مربوط به موردی باشد که از وزن درهم‌هایی که به گردن مدیون آمده، آگاه باشیم و از این رو، با امکان جمع روایی، کنار گذاشتن روایت مطلوب نیست (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۳۶؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۳۱).^۱

۱. همان‌طور که ابن ابی‌جمهور احسائی فرمود: «أن كل حدیثین ظاهرهما التعارض یجب علیک أولاً البحث عن معناهما و کیفیات دلالات ألفاظهما فإن أمکنک التوفیق بینهما بالحمل علی جهات التأویل والدلالات فاحرص علیه واجتهد فی تحصیله فإن العمل بالدلیلین مهما أمکن خیر من ترک أحدهما وتعطیه یاجماع العلماء» و در بین فقهاء نیز مشهور است کما این که محقق اردبیلی رحمته الله فرمودند: «الجمع مهما أمکن أولى».

فهرست منابع

- ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن علی (۱۴۰۵ق)، *عوالی اللئالی العزیزیه*، قم: دار سید الشهداء للنشر.
- ابو الحسین، احمد بن فارس بن زکریا (۱۴۰۴ق)، *معجم مقاییس اللغة*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق)، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- بحرانی آل عصفور، حسین بن محمد (بی تا)، *الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع*، قم: مجمع البحوث العلمیه.
- بحرانی، محمد سند (۱۴۲۳ق)، *فقه الطب و التضخم التقدی*، بیروت: مؤسسة أم القرى للتحقیق و النشر.
- بروجردی طباطبایی، سید حسین (۱۴۱۳ق)، *تقریرات ثلاث*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حائری طباطبایی، سید علی (بی تا)، *ریاض المسائل*، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعة*، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
- حسینی روحانی، سید صادق (بی تا)، *المسائل المستحلثة*، بی جا: بی نا.
- حلّی، حسن بن علی (۱۳۸۳ق)، *رجال ابن داود*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۸۱ق)، *رجال العلامة - خلاصة الأقوال*، نجف: منشورات المطبعة الحیدریة.
- _____ (۱۴۱۳ق)، *مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳ق)، *مهذب الأحكام*، قم: مؤسسه المنار.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۸ق)، *الحاوی للفتاوی*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- صدر، سید محمدباقر (۱۴۲۰ق)، *ماوراء الفقه*، بیروت: دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزیع.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۶ش)، *الأمالی*، تهران: کتابچی.
- _____ (۱۴۱۳ق)، *من لا یحضره الفقیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۹۰ق)، *الاستبصار فیما اختلف من الأخبار*، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- _____ (۱۴۰۷ق)، *تهذیب الأحكام*، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- _____ (۱۴۲۷ق)، *رجال الشیخ الطوسی - الأبواب*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- _____ (بی تا)، *الفهرست*، نجف: المكتبة الرضویة.
- عاملی، زین الدین بن علی (۱۴۲۱ق)، *رسائل الشهید الثانی*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- _____ (۱۳۸۱ش)، *الرعاية لحال البدایة فی علم الدراية و البدایة فی علم الدراية*، قم: بوستان کتاب.

- فاضل لنكرانى، محمد (١٤٢٥ق)، تفصيل الشريعة (المضاربة، الشركة، المزارعة، المساقاة، الدين و...)، قم: مركز فقهى ائمه اطهار عليه السلام.
- فاضل لنكرانى، محمدجواد (١٣٨٩ش)، دروس خارج فقه.
- _____ (١٣٩٠ش)، رسائل فى الفقه والاصول، قم: مركز فقهى ائمه اطهار عليه السلام.
- فيض كاشانى، محمد محسن (١٤٠٦ق)، الوافى، اصفهان: كتابخانه امام أميرالمؤمنين على عليه السلام.
- _____ (بى تا)، مفاتيح الشرائع، قم: كتابخانه آية الله مرعشى نجفى عليه السلام.
- كشى، محمد بن عمر (١٤٩٠ق)، رجال الكشى، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
- كلينى، محمد بن يعقوب (١٤٠٧ق)، الكافى، تهران: دار الكتب الإسلامية.
- مجلسى، محمدتقى (١٤٠٦ق)، روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه، قم: مؤسسه فرهنگى اسلامى كوشانبور.
- مكارم شيرازى، ناصر (١٤٢٢ق)، بحوث فقهية هامة، قم: انتشارات مدرسة الإمام على بن أبى طالب عليه السلام.
- منتظرى نجف آبادى، حسينعلى (١٤٠٩ق)، دراسات فى ولاية الفقيه وفقه الدولة الإسلامية، قم: نشر تفكر.
- موسوى بجنوردى، سيد حسن (١٤١٩ق)، القواعد الفقهية، قم: نشر الهادى.
- موسوى خوئى، سيد ابوالقاسم (بى تا)، مصباح الفقاهة، قم: مؤسسه انصاريان.
- _____ (بى تا)، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال.
- نائينى غروى، محمدحسين (١٣٧٣ق)، منية الطالب فى حاشية المكاسب، تهران: المكتبة المحمدية.
- نجاشى، احمد بن على (١٤٠٧ق)، رجال النجاشى - فهرست أسماء مصنفى الشيعة، قم: دفتر انتشارات اسلامى.
- نورى، حسين (١٤١٧ق)، خاتمة المستدرک، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
- هاشمى شاهرودى، سيد محمود (١٤٢٣ق)، قراءات فقهية معاصرة، قم: مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليه السلام.
- _____ (بى تا)، «فى ضمان انخفاض قيمة النقد»، مجلة فقه أهل البيت عليه السلام.
- همدانى، رضا (١٤١٦ق)، مصباح الفقيه، قم: مؤسسة الجعفرية لإحياء التراث و مؤسسة النشر الإسلامى.
- واسطى زبيدى، سيد محمد مرتضى (١٤١٤ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
- يوسفى، احمد على، «بررسى فقهى نظريه هاى جبران كاهش ارزش پول»، مجلة فقه أهل بيت عليه السلام.

- <http://lawchannel.ir>
- http://vista.ir/article/227641_47
- <http://serajnet.org/post/detail/Fa/2-32-4-1-14-0>
- http://law.sadiqjournals.ir/?_action=articleInfo&article=1268&vol=301
- <http://www.ensani.ir/storage/Files/20101018173730-p0348700040311-urxqk.pdf>
- http://www.sid.ir/fa/VEWSSID/J_pdf/6003113871603_51-pdf



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
فقه و اجتهاد / سال دوم، شماره چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴